

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

علی مشرف
۱۸ اگست ۲۰۱۵

نظری بر جلد چهارم "خاطرات زندان" از کبیر توخی

ویا انتخاب چند الماس درخشان از یک مجموعه بی نظیر

در ادامه مجلدات سه گانه قبلی "خاطرات زندان" نوشته همرزم و همسنگر گرانقدرم، رفیق توخی، جلد چهارم آن را نیز از طریق پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" خواندم و بسا چیز ها از آن آموختم. وقتی اطلاع یافتم که رفیق توخی تصمیم دارد تا آن نوشته را به شکل کتاب چاپ نماید، بر آن شدم تا برداشتم را از آن اثر به صورت بسیار مختصر نگاشته، با دیگران در میان گذارم. کاری که وقتی بدان اقدام نمودم، آن را دشوار تر از آن یافتم که از اول فکر می نمودم. چه از دنیائی مفاهیمی که هریک الماس درخشانی را مانند اند، انتخاب یک و یا چند پارچه، گذشته از دقت نظر به سلامت شناختی نیز نیازمند بود و است که گاهی خود را در انتخاب ناتوان احساس می نمایم.

با آن هم دل به دریا زده از میان کوهی از تجربه، بدون آن که به بقیه نوشته بخواهم کم توجهی نمایم، این مختصر را در چهار نکته ذیل محدود می سازم، امید سایر خوانندگانی که قلم توانا تر و روان تر از من دارند، بی هراس دست به این توده الماس دراز نموده، آنچه را خود درخشانتر می یابند، بیرون کشیده دیگران من جمله این قلم را از فیض کارشان مستفید بسازند، و اما آن چهار نکته:

۱- اولین و برانزده ترین نکته ای که توجهم را به خود جلب نمود، دقت نظر رفیق توخی در برخورد با افراد تازه معرفی شده بود. یعنی با وجودی که فردی از جانب تشکیلات "ساوو" به رفیق توخی معرفی می شد، این رفیق خود را موظف می دانست تا ضمن پیشبرد کار با آن شخص، شناخت خود را از وی کامل نموده، آن شناخت را با مقامات بالاتر تشکیلاتی در میان گذارد.

از این واقعیت، دو نکته سخت قابل توجه است:

الف: برخورد سهل انگارانه مقامات "ساوو" در قبال جذب افراد جدید

ب: برخورد مسؤولانه رفیق توخی در تشخیص افراد و اصلاح کار مقامات.

به ارتباط بر خورد سهل انگارانه مقامات "ساوو" که چه بسا به مثابه یک مرض در احاد جنبش انقلابی افغانستان، حاکم بوده و یکی از علل ضربت پذیری و سرکوب خشونت بار آنها به وسیله مزدوران روس و سوسیال امپریالیستها گردید، می توان نوشت که با تأسف در اکثر این تشکلات، رابطه بین گسترش تشکیلاتی و استحکام آن نادیده گرفته شده، برخی ها در امر گسترش آن قدر بی باکانه گام می گذاشتند که در نهایت به عوض یک سازمان منضبط کمونیستی یک اجتماع بی شکلی از آن عرض اندام می نمود که از هر گروه و طیفی را می شد در آن یافت و یا هم نهادکی را نمایندگی می

نمود که از هر طرفش به خاد وصل می شد. به عبارت دیگر به جای این که حین ساختن تشکیلات یک سازمان، دیالکتیک بین استحکام و گسترش طوری مراعات می گردید که یکی در خدمت دیگر قرار گرفته، با به وجود آوردن معیار های دقیق جذب افراد و فلتر های لازم ضد اطلاعاتی، افراد تازه وارد را از آن فلتر ها عبور داده، بستر گسترش نهاد را فراهم می نمودند و از جانب دیگر با تکیه بر همان دیالکتیک، گسترش نهاد را در خدمت، استحکام تشکیلاتی، ایدئولوژیک و سیاسی قرار داده، درک و ذهنیت آحاد نهاد را در تشخیص افراد خودی و تمایز آنها با افراد متزلزل، مشکوک و دشمن ارتقاء می بخشیدند، چیزی ایجاد می نمودند، که همه چیز بود، به غیر از نهاد و تشکلات لنینی.

نقطه مقابل حرکت بی باکانه در گسترش تشکلات، تئوریزه کردن انزوا گرایی زیر نام جلو گیری از نفوذ دشمن می باشد. امری که باز هم در جنبش چپ افغانستان، ریشه های کهن خود را چنان بر تار و پود تشکلات پیچانده بود و است که گذشته از آن که با کنار ماندن هزاران داوطلب واقعی مبارزه از بستر مبارزات انقلابی و در نهایت به فساد غوطه ور شدن آنها، از تشکلاتی که بدین مرض دچار بوده اند، چیزی به جز همان حلقه اولی محدود که همیشه خواسته اند با بالا گرفتن دامن هایشان خود را از آلودگی نجات داده باشند، بدون آن که به این اندیشیده باشند که انقلاب کار توده های میلیونی یک کشور است و می باید جهت سازماندهی، تربیت و بسیج آنها شجاعانه بین آنها رفته، آنها را برای انقلاب تربیت نمود و جلو نفوذ دشمن بین صفوف انقلاب را با فلتر های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سد نمود، در عمل به یک مشت حراف بی عمل، جدا از توده های آماده انقلاب و مبارزه، خوره درون جنبش انقلابی استحاله یافته اند.

جهت جلو گیری از ایجاد یک مجموعه بی شکل که بیشتر به یک دیگ دلدۀ شباهت داشته باشد و یا هم یک هسته ای که خود و دیگران را بخورد و کمترین مؤثریتی در پیشبرد امر انقلاب نداشته باشد، دقیقاً همان برخوردی درست است که رفیق توخی در جلد چهارم کتاب "خاطرات زندان" به مثابه بخشی از پراتیک خود بر آن انگشت می گذارد. یعنی مراعات دیالکتیک جذب و استحکام و آنهم بدان وسیله که هر فرد نهاد در موجودیت و عدم موجودیت بخش ضد اطلاعات در آن نهاد، می باید خود را در قبال تشخیص افراد و حفاظت از پاکیزگی تشکل مسؤول احساس نموده، شناختش را از افراد با مقامات سازمانی در میان گذاشته، از آنها بخواهد تا حین جذب افراد، ضوابط و فلتر های لازم را نادیده نگیرند.

۲- دومین نکته ای که از نظر من می باید برای کار در آینده آن را یک لحظه هم فراموش ننمود، انتقاد صریح و سالم در تمام ابعاد آن از سیاست نفوذ این و یا آن تشکل در سایر سازمانها و نهاد های مبارزاتی برادر می باشد. بدان معنا که خلاف مجاز بودن نفوذ در بین احزاب و نیروهای دشمن آنهم با مراعات شرایط خاصی، هیچ نهاد و سازمانی انقلابی نباید به خود این حق را بدهد تا سیاست نفوذ بین سازمان های انقلابی دیگر را پیشه نموده، از آن طریق هویت و امنیت سازمان دیگری را به مخاطره بیندازد.

چنین سیاستی به همان اندازه که ضد انقلابی است زیان آور نیز بوده، در صد ضربت پذیری خود آن سازمان را در مقابل نفوذ سایر نهاد های دوست و دشمن بالا می برد. به خون غلتیدن زنده یادان داکتر فیض احمد و مینا، شاهد و سند مذمومیت چنین سیاستی می باشد.

نمی خواهم بگویم که هیچ سازمانی حق ندارد از وضعیت سازمان دیگری چه رقیب چه دوست و همکار، با اطلاع باشد، بلکه می خواهم بنویسم که راه اطلاع داشتن از سازمان های دیگر، کار نفوذی بین آنها نیست، بلکه برخورد رفیقانه و کمونیستی با آن است که با وجود اختلافات فی ما بین تشکلات گوناگون، روابط رفیقانه بین هم را حفظ نموده با تدویر جلسات مشترک از وضعیت همدیگر به مثابه وضعیت بخشی از جنبش مطلع گردند.

اگر بنویسم این درست همان کاری بود که "ساما" چه در زمان رهبری زنده یاد "کلکانی" و چه هم حین رهبری زنده یاد "رهبر" آن را عملی می نمود، نباید چنین تعبیر گردد که گویا من می خواهم برتری "ساما" را نسبت به دیگران

گوشزد نمایم، بلکه هدفم از این تذکر صرف بیان عملی بودن چنین سیاستی است، بدون آن که ضربتی را متوجه این و با آن تشکل بسازد. بیان نمونه های آن در حیطه این مختصر نیست.

۳- یکی از نکات دیگری که از دید من جلد چهارم کتاب "خاطرات زندان" اثر رفیق توخی را نسبت به سایر کتابهایی که در همین زمینه نگارش یافته اند، برتری می بخشد، توجه این رفیق گرانمایه و نستوه به چگونگی دستگیری و زندانی شدن هیأت رهبری "ساوو" می باشد. چه خلاف سایر سازمانها و افرادی که از این بابت ضربات کشنده و مرگباری را متحمل شده اند و با تأسف به ارتباط دستگیری شان چیزی ننوشته اند، تا با مطالعه کسان دیگری از آن آموخته، عین اشتباه را تکرار نکنند، رفیق توخی با شهامت قابل تحسینی سؤال چگونگی دستگیری رفقای رهبری "ساوو" را مطرح نموده، حتا "اگر" و "مگر" های موجود را نیز زیر سؤال می برد. اهمیت این کار زمانی می تواند بدستی درک گردد که بدانیم ضربات مهلکی که جنبش انقلابی افغانستان در کل و سازمانهای پیشرو به صورت خاص بر پیکر شان متحمل گردیدند، اگر قسمتی از توانائی های اطلاعاتی دشمنان مردم افغانستان، اعم از روسها، مزدوران شان و اخوان دهن دریده و دامن آلوده منشاء می گرفت، قسمت دیگر آن به علت عدم درس آموزی از اشتباهات گذشته تحقق یافته اند.

به صورت مثال وقتی مرکزیت "ساما" در اسد سال ۶۰ یعنی دقیقاً ۳۴ سال قبل از امروز زیر ضربت قرار گرفته بخش اعظم از رهبری سازمان در بند افتاده، متعاقب آن توسط مزدوران روس به جرم میهن پرستی اعدام گردیدند، بقیه مرکزیت به جای آن که آن واقعه را که در حیات سازمان کمتر از فاجعه نبود، علت یابی نموده با درک عامل اصلی ضربت در وجود باند کشتنمند که از طریق نویسنده "تاریخ غرجستان" در سازمان نفوذ نموده آن ضربت مرگبار را بر "ساما" وارد کردند، امکان نفوذ مجدد همان شاخه اطلاعاتی روسها را در وجود حسین جاسوس این شارلطان هزارچهره و وابستگانش از قماش انجنیر صاق، قادر و امثال آنها را سد نمایند، بدون آن که به چرائی پاسخگوئی به چنان ضربتی اندیشیده باشند، حاتم بخشی های تشکیلاتی را پیشه نموده افراد و عناصر بی مایه و بی اعتقاد به برنامه "ساما" یعنی به مارکسیزم-لنینیزم اندیشه مائو تسه دون را بالا کشیده، در عمل مقدمات انشعابات و انقیاد طلبی های بعدی و امروزی را در وجود همان عناصر فراهم نمودند.

اگر از واقعیت نگذشته حین قضاوت حب و بغض له و علیه رفیق توخی معیار قرار نگیرد، به جرأت می توان نوشت که توجه رفیق توخی به پاسخدهی چگونگی دستگیری رهبری "ساوو" نه تنها در نوع خود در افغانستان عمل بکر و بی سابقه ای می باشد، بلکه درسهایی که می توان و می باید از آن آموخت، به علاوه آن که از گستره زمان فرا تر می رود، محدوده مکانی را نیز شکستانده، هر آن کسی که به زبان دری آشنائی داشته باشد، می تواند از آن آموخته، آسیب پذیری اش را کاهش دهد.

۴- چهارمین نکته از دید من، بحثی است که رفیق توخی حین مواجهه با دشمنان مردم در زندان آغاز نموده و در جلد پنجم ادامه خواهد یافت. بدان معنا که خلاف دشمنان مردم اعم از روسها و مزدورانش که افراد شان برای استنطاق، بازجویی و شکنجه تربیت نموده، هریک با شیوه و یا شیوه هائی خاصی فرا گرفته بودند که با زندانی چگونه و از کدام زاویه برخورد نمایند، تا مقاومت زندانی را در اسرع وقت ممکن شکستانده، به داشته های مغزش دست یابد، با کمال تأسف جنبش انقلابی افغانستان در آن زمینه یا اصولاً کمترین کاری انجام نداده و در بهترین صورت از رفیق خود مقاومت آرمانگرایانه و اسطوره ئی توقع داشته است و یا هم اگر توجهی بدان مبذول داشته است، آن توجه در بهترین صورت از مطالعه "اصول مخفی کاری" رفیق پویا فرا تر نرفته است.

نفس این عمل بدان معناست که ما از کسی بخواهیم تا در مسابقه شنا با کسانی رقابت کند که همه مدالهای چندی از مسابقات گذشته به گردن دارند، مگر خود فراموش نموده باشیم که فرد مورد نظر را حد اقل با آب آشنا ساخته باشیم، شنا پیشکشش.

با چنین سیاستی نتیجه از قبل روشن است، یا فرد مورد نظر جهت زنده ماندن از رقابت دست کشیده، به دامن دشمن می افتند یعنی همان کاری را که رهبری سازمانک "پیکار" انجام داد و با نوشتن مقوله با دولت جان شان را به قیمت آبروی تمام جنبش انقلابی افغانستان نجات دادند تا امروز عنصر مزدوری چون داکتر غفور در زیر نقاب تزویر "پولاد" بر همه بتازد و یا هم با مقاومت اسطوره ئی و آرمانگرایانه به پیشواز مرگ محتوم می شتابند، یعنی کاری که رهبران دربند "ساوو" و "ساما" انجام دادند.

از دید من هر چند ممکن است شخص رفیق توخی در ختم این مبحث، درس های آموزنده ای از مواجهه با پولیس سیاسی دشمن بیرون کشیده، رزم آوران آینده را برای نبرد دوران ساز شان کمک نماید، مگر به هیچ صورت هیچ یک از ما حق نداریم به آن مقدار اکتفاء نموده تجارب مان را در چنان نبردی با دیگران در میان نگذاریم. انتقال چنین تجاربی چیزی نیست مگر غنای جنبش، غنای جنبش نتیجه ای ندارد، مگر پیروزی محتوم جنبش. به همین لحاظ بر خود لازم می دانم تا به رفیق توخی به خاطر سهمی که در پیروزی جنبش در آینده اداء می نماید تبریک گفته، دستانش را رفیقانه بفشارم.